

متن پرسش

بسمه تعالی. سلام و درود خدا نمی‌دانم چگونه بنویسم؛ ممکن است سوالم خیلی حساس و یا سخیف باشد. چند وقتیست که از حد آنچه که می‌دانستم اشتباه است فاصله گرفتم و خود را مشغول به جنود عقل و جهل و اذکار کرده ام و میلی به زیاده خواهی غذا ندارم، مشغولیتی ندارم. شب‌ها مسبحات نیز خوانده می‌شود. ورزش نیز مستمر دارم. خلاصه به گمانم ظواهر را از هر جهت رعایت کرده ام. اما گمان می‌کنم آن موقع که گناهی سر می‌زد با آتشی رو برو می‌شدم که مرا چنان از جا می‌کند و متحیر می‌کرد و نیروی راسخی برای حرکت می‌افتم. از طرفی گناه در حد اعلا، از طرفی توبه و تضرع و تلاش دردمندانه برای رسیدن به انتهای این تونل وحشت؛ که چه برکاتی داشت. اما حال که به ظاهر عبادات مشغولم، سکون یافتم و از حرکت باز ایستادم و دچار خمودگی و مردگی شدم. مردگی ای نه از آن جهت که قوه واهمه دارد ضعیف می‌شود و من خود را آن واهمه بیابم و در عذاب باشم که ظاهرا دارم از دست می‌روم و بخوام باز گردم به همه آن کاری که توهمم را زنده کند، نه، این نه. بلکه غیر از این میابم که به خواب رفته ام و حرارتی برای تحرک ندارم. عجب نعمتی شد این گناه! عجب فرصتی شد این عصیان! عجب رفیقسیت این شیطان! استاد امیدوارم توانسته باشم مقصود را برسانم؛ در خواست دارم در صورت اشتباه بودن، آن را با صرف نه گفتن انکار نکنید که بنده بخوام تعبدا بپذیرم راز گناه و شیطان چیست؟ چه جایی باید در زندگی مان برایش متصور باشیم؟ به سمت گناه همچون طاعت بشتابم تا باز با تنفر روبرو شوم؟ بلکه عائدی حاصل آید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در این مورد خوب است به عرایضی که در جلسات سوم و چهارم مربوط به سوره تغابن پیش آمد، توجه فرمایید. <https://eitaa.com/matalebevijeh/17260> و <https://eitaa.com/matalebevijeh/17341> . موفق باشید